



فصلنامه مطالعات بنیادین و کاربردی جهان اسلام - سال اول، شماره دوم، زمستان ۱۳۹۸

صص ۴۴-۵۷

بررسی میزان اثرگذاری مؤلفه پترواسلام بر سیاست‌های منطقه‌ای عربستان سعودی در افاق ۱۴۱۴ شمسی

دکتر سید حمزه صفوی* - استادیار مطالعات منطقه‌ای، دانشگاه تهران، تهران، ایران.

سید محمد مهدی قادری - دانش‌آموخته کارشناسی ارشد مطالعات منطقه‌ای، دانشگاه تهران، تهران، ایران.

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۰۸/۱۵

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۰۷/۱۱

چکیده

بسیاری از پژوهشگران عرصه روابط بین‌الملل سابقه استفاده از ابزار حامل‌های انرژی به عنوان یک مؤلفه قدرت در سیاست را به جنگ رمضان ۱۹۷۳ و درگیری کشورهای عربی با رژیم صهیونیستی باز می‌گردانند. جنگ ۱۹۷۳ و متعاقب با آن، دو شوک نفتی بزرگ که همزمان با تحریم فروش نفت به اسرائیل، قیمت این حامل انرژی را به شدت در سطح جهانی افزایش داد، نه تنها بر مناسبات سیاسی بین‌المللی اثرگذار بود بلکه به عنوان یک مفهوم نوین نیز در حوزه ادبیات سیاسی نمود پیدا کرد. پترواسلام که از آن به عنوان بهره‌گیری کشورهای اسلامی از ابزار نفت برای پیشبرد مقاصد خود یاد می‌کنند، مفهوم عامی است که در سال‌های اخیر و به ویژه پس از به حکومت رسیدن سلمان بن عبدالعزيز و ولیعهد جوان وی یعنی محمد بن سلمان معنایی خاص و ویژه‌تر یافته است. به عبارت دیگر امروزه و پس از گذشت بیش از چهار دهه از جنگ ۱۹۷۳ تنها نمود مهم بهره‌گیری از پترواسلام کشور پادشاهی عربستان سعودی است که به واسطه نفت و قرائت اسلام‌گرایی خاص خود در پی گسترش و بسط نفوذ سیاسی خود در سایر نقاط جهان است. پژوهش حاضر ضمن بررسی چگونگی تحول یافتن مفهوم نظری پترواسلام در گذر زمان، در پی مشخص ساختن این نکته خواهد بود که حکومت سعودی چگونه به واسطه توجه و تمرکز به مفهوم پترواسلام درصدد تسلط و تفوق بر جهان اسلام برآمده و به چه میزان این ابزار قدرتمند کنش‌های منطقه‌ای پادشاهی سعودی را در افاق ۱۴۱۴ ه.ش شکل می‌دهد.

کلید واژگان: پترواسلام، عربستان سعودی، صادرات نفت، جهان اسلام، سیاست منطقه‌ای.

۱. مقدمه

واژه پترواسلام آن طور که ساندرامکی پژوهشگر سیاست در خاورمیانه و نویسنده کتاب برجسته «سعودی‌ها: برپایی پادشاهی در دل صحرا» نقل می‌کند، نخستین بار توسط فؤاد عجمی استاد دانشگاه جان هاپکینز و معاون وزارت دفاع جرج بوش وارد عرصه ادبیات سیاسی شده است (Mackey, 2002: 327). از آن زمان تاکنون به کارگیری این واژه را می‌توان در نوشته‌ها و مکتوبات مرتبط با سیاست‌های نفتی عربستان سعودی مشاهده کرد. در یک معنای مورد پذیرش، پترواسلام را می‌توان به عنوان تلاش عربستان سعودی برای پیشبرد آموزه‌های دینی مورد علاقه خود که معمولاً آن را با عنوان وهابیت می‌شناسیم از طریق توزیع پول‌های حاصل از درآمدهای نفتی در بین کشورهای اسلامی تعریف کرد. در این تعریف البته عنصر تلاش برای صدور ارزش‌های فرهنگی متعلق به جامعه عربستان به سایر کشورهای اسلامی مغفول مانده است و بنابراین شاید گسترش نفوذ فرهنگی دینی خاندان آل سعود از طریق ایجاد نهادها، سازمان‌ها، زیرساخت‌های مختلف یا حمایت‌های بی‌واسطه مالی در بین کشورهای عربی و سایر کشورهای جهان اسلام به منظور ایجاد هژمونی و سیادت کامل و حتی استیلاخواهی بیانگر شکل دقیق‌تری از تعریف این واژه و مفهوم سیاسی باشد. در هر صورت دو عنصر درآمدهای نفتی و تمایل به حفظ سیادت در جهان اسلام مؤلفه‌هایی هستند که اصول و بنیان‌های پترواسلام را مشخص می‌سازند و تعریف آن را قوام می‌بخشند.

پس از فؤاد عجمی و ساندرامکی، گیلز کپل^۱ در زمره مهم‌ترین اندیشمندان است که با انتشار کتاب «جهاد؛ دنباله‌ای از اسلام سیاسی» در فصلی جداگانه به تشریح آنچه رشد اسلام سیاسی در هزاره جدید میلادی نام نهاده، پرداخته است و در طی آن به دنبال اثبات این نکته است که اساساً قدرت‌یابی سعودی‌ها مرهون شکست‌های پیاپی ناسیونالیسم عربی است که در میان مسلمانان اهل سنت به قرائت دینی خاص عربستان سعودی جذابیت می‌بخشد و این امر بر پایه سرمایه‌گذاری‌های پترواسلامی این کشور در جهان اسلام تداوم می‌یابد. در حقیقت به لحاظ بدیع و نو بودن مفهوم پترواسلام و به نوعی مکان‌یابی این واژه در برابر واژه پترودلار که

1. Gilz Kepel

بیش تر بر جنبه اقتصادی امر متمرکز است، کمتر کتاب یا نوشته منسجمی را می توان یافت که به شرح مفصل، مطول و دقیق مفهوم پترواسلام پرداخته باشد و از همین رو نیز به لحاظ ادبیات پژوهشی شکل گرفته حول محور پترواسلام تنها می توان به مستندات فوق و البته مجموعه مقالات و دیدگاه های پراکنده ای اشاره کرد که روز به روز در حال انسجام بخشی بیشتر حول این مفهوم هستند. از همین رو شاید ویژگی ممیزه این پژوهش ضمن ایجاد سنگ بنای مطالعات جدید در خصوص مؤلفه پترواسلام در میان پژوهشگران مطالعات منطقه ای ایرانی آن باشد که در طول نوشتار با تمرکز صرف بر مفهوم پترواسلام به دنبال نشان دادن سیری تاریخی است که به زمان معاصر ختم شده و البته به شیوه ای تحلیلی به دنبال این پاسخ خواهد بود که چگونه می توان در افق ۱۴۱۴ سیاست های منطقه ای عربستان را بر پایه قدرت گیری پترواسلام تفسیر کرد. در حقیقت بررسی میزان اثرگذاری مؤلفه پترواسلام بر سیاست های منطقه ای عربستان سعودی در افق ۱۴۱۴ شمسی به عنوان موضوع حاضر از دو جهت حائز اهمیت است: نخست آن که مفهوم پترواسلام به گونه ای دقیق می تواند روندهای تاریخی را تصویر نماید که طی آن عربستان تحت حاکمیت خاندان آل سعود توانست با کنار زدن سایر کشورهای مدعی، به قدرت بلامنزاع جهان عرب تبدیل گردد و دوم آن که همین مؤلفه می تواند نشان دهد که چگونه قرار گرفتن یک حربه ی اقتصادی در دستان یک دولت فاقد عقلانیت سیاسی می تواند سرعت تحولات را تا آن حد زیاد نماید که کنترل امور برای آن دولت سخت گشته و پترواسلام به جای عاملی برای پیشرفت، تبدیل به چرخ دنده ای برای از بین بردن قدرت و برتری طلبی یک جانبه منطقه ای گردد.

۲. شکست ملی گرایی عربی

سخن از ناسیونالیسم عربی امری سهل و ممتنع است زمانی که در این مورد بحث می کنیم، هر تحلیلگر و پژوهشگری از زاویه دید خود به این مسئله نگاه می کند. از این حیث به نظر می رسد که در ابتدا باید چهارچوب تعریف خود را از ناسیونالیسم عربی بیان سازیم و سپس توضیح دهیم که چرا آنچه به زعم ما شکست این جنبش ها لقب گرفته است، بنیانی برای افزایش قدرت عربستان در منطقه بوده است. ناسیونالیسم عربی که امروز می شناسیم پوشش

گسترده‌ای برای بسیاری جنبش‌های سیاسی است که به گونه‌های مختلف، پس از جنگ جهانی دوم شکل گرفته است و در قالب‌های حزب بعث عربی سوسیالیستی سوریه و عراق، و جنبش ناصریسم در مصر تجلی پیدا نموده است. هم‌چنین ناسیونالیسم عربی از نظر فکری به احزاب، جنبش‌ها و گرایش‌هایی اطلاق می‌شد که از نظر سیاسی در پی وحدت کشورهای عربی بودند و از نظر اقتصادی تغییر عوامل تولید به نفع گروه‌های محروم را دنبال می‌کردند ولی در عین حال از نظر ایدئولوژیک به هیچ یک از ایدئولوژی‌های رایج پایبند نبوده‌اند. این نوع از ملی‌گرایی هم‌چنین در مورد رابطه دین و حکومت یا رابطه با اقلیت‌های دینی و اجتماعی هیچ‌گونه چارچوبی را تعیین نمی‌کرد (khodori, 1999:55).

زنجیره شکست‌ها و ناکامی‌ها جنبش‌های ناسیونالیست عربی را می‌توان در شکست وحدت جمهوری متحده عربی در سال ۱۹۶۱، شکست در جنگ ۱۹۶۷ و امضای پیمان کمپ دیوید در ۱۹۷۸ دید. مصر، قهرمان ناسیونالیسم عربی که نتوانسته بود همراه با جمهوری عربی، سوریه بار ناسیونالیسم اعراب را بر دوش بکشد، در دوره قیادت جمال عبدالناصر به عنوان رهبر ملی‌گرایی عرب نیز راهی از پیش نبرد و بعدها دو جنگ ۱۹۶۷ و ۱۹۷۳ عملاً مصر و سوریه را از رهبری مشترک جهان عرب کنار گذاشت.

در حقیقت جنگ ۱۹۷۳ که به جنگ رمضان در میان مسلمانان، جنگ یوم کیپور در میان صهیونیست‌ها و جنگ اکتبر در نظر تحلیل‌گران جهانی مشهور است، سبب شد تا مصر نه تنها موضع رهبری خود را در جهان عرب تسلیم کند، بلکه ناسیونالیسم عرب که پیشتر ذکر کردیم به نوعی با سکولاریسم درآمیخته بود، نیز عملاً از رونق افتاد. در چنین فضای خلأ فکری-عقیدتی بود که ایدئولوژی اسلامی خام و هابییگری تحت رهبری عربستان جایگزین تفکر ناسیونالیسم عربی و سکولاریسم شد.

تقارن بسط قدرت دین و بحران اول نفتی

دهه ۱۹۷۰ میلادی را می‌توان دهه‌ی احیای دین و بسط قدرت آن در ساختار حکومت‌های جهان اسلام دانست. اوج این اتفاق، انقلاب ۱۳۵۷ (ش) مردم ایران به رهبری امام خمینی (ره) بود که بر ویرانه‌های حکومت غیرمشروع پهلوی بنا گشت. در حقیقت انقلاب اسلامی ایران و

برپایی جمهوری اسلامی در کشور، مسلمانان جهان را متقاعد ساخت که اسلام دینی سنتی، مرتبط با تاریخ و محافظه کار نیست، بلکه قواعد حکومتی این دین، توانایی آن را داراست که نوعی جهان بینی جدید را در جهان ترویج سازد. با این حال سیاست گذاری بر مبنای اسلام در این دوره تنها محدود به انقلاب ایران نبود، شش سال پیش از انقلاب اسلامی در ایران و در سال ۱۹۷۳، کشورهای عربی به رهبری عربستان سعودی ممنوعیت و تحریم فروش نفت را در خصوص صادرات این حامل انرژی به کشورهای غربی در پاسخ به حمایت آن دولت ها از اسرائیل در جنگ یوم کپیور اعلام کردند و اولین شوک نفتی جهان که قیمت این ماده را تا سال ۱۹۷۴ چهار برابر ساخته بود را رقم زدند. تحریم و شوک اول نفتی دو اثر مهم هم زمان را در جهان اسلام نشان می داد: اول آن که دوره رهبری و سیادت مصری ها به پایان رسیده و این مهم حالا بر عهده عربستان سعودی گذاشته شده است و دوم هم آن که حکومت وهابی عربستان سعودی با قاطعیت اعلام می کرد که از ابزارهای موجود در دستان خود برای پیشبرد منافع بهره گیری می نماید و در این راستا بنیادگرایی اسلامی با پشتوانه قوی مالی را جایگزین ناسیونالیسم عربی شکست خورده خواهد کرد (Kepal, 2002:62).

با پیمان کمپ دیوید میان مصر و اسرائیل در سال ۱۹۷۸ میلادی، تلاش های عربستان سعودی در حوزه افکار عمومی جهان عرب برای ایجاد نوعی اجماع در جهان اسلام به رهبری خود به ثمر نشست و از آن پس بود که خاندان آل سعود با دو مهره نفت و اسلام سیاسی، سعی در بسط قدرت منطقه ای نمود. در آن زمان دایره خلیج فارس یا کشورهای عربی حاشیه خلیج فارس (بحرین، کویت، عمان، قطر، عربستان سعودی و امارات متحده عربی) مهم ترین حلقه ای بود که هدف سیاست خارجی عربستان قرار داشت. به دلیل ارتباطات فرهنگی، مذهبی، جغرافیایی، تاریخی و حتی خونی، عربستان سعودی بیش تر در چهارچوب این شبکه مشغول به پیگیری اهداف خاص و محوری خود بود. این شبکه که تا سال ۱۹۸۱ به صورت غیررسمی کار می کرد از آن موقع به شکل یک اتحادیه منطقه ای به نام شورای همکاری خلیج وضعیتی رسمی پیدا کرد. رابطه عربستان با حلقه عربی همواره به وسیله روابط با حلقه کشورهای اسلامی تقویت شده است. دایره ای که همواره یکی از حوزه های مهم سیاست

خارجی عربستان محسوب می‌گردد. از آنجایی که دکترین اسلامی به عنوان پایه و اساس سیاست خارجی عربستان سعودی، مانند سیاست داخلی، در نظر گرفته می‌شود، اتحاد اسلامی یک کانال حیاتی را ایجاد می‌کند که از طریق آن عربستان سعودی نفوذ قدرتمند چندجانبه خود را مدیریت سازد.

۳. عصر سرمایه‌گذاری‌های جهان اسلامی

عربستان سعودی به عنوان یکی از قدرت‌های تأثیرگذار در سطح منطقه‌ای و جهانی همواره در تلاش بوده است تا با افزایش مؤلفه‌های قدرت نرم خود؛ این قدرت را پایدار سازد. این کشور برای این کار که از پیش از دوران نفت، آن را آغاز کرده بود بر عامل دین و ایدئولوژی وهابی بسیار تکیه می‌کرد ولی با مرور زمان با افزایش درآمد‌های نفتی توانست ابزارهای پویا و مانایی را برای افزایش قدرت نرم خود به وجود آورد که یکی از نمونه‌های بسیار مهم و تأثیرگذار آن شورای همکاری خلیج نام داشت. با این حال این اتحادیه تنها یکی از ابزارهای قدرت نرم عربستان در گذر سال‌های سیادت بر اعراب به شمار می‌رفت، به گونه‌ای که فارغ از این شورای عربی، مفهوم پترواسلام در سیاست‌های منطقه‌ای این کشور را می‌توان در نهادهای نمایندگی دیگر سعودی نیز به خوبی مشاهده کرد. از جمله این نهادها که بازوان سیاست‌گذاری فرهنگی خاندان آل سعود در جهان اسلام به شمار می‌روند می‌توان به کنگره جهان اسلام، مجمع جهانی جوانان مسلمان، شورای عالی جهانی مساجد، کمیته جهانی علمای مسلمان و اتحادیه جهان اسلام اشاره کرد که به واسطه تحویل مالی توسط نهادهایی همچون صندوق سعودی توسعه در سرتاسر نقاط جهان اسلام به فعالیت و تبلیغ هنجارها و ایستارهای خاندان آل سعود مشغول‌اند. هم‌چنین عربستان سعودی در راستای افزایش نفوذ خود در سطح جهان، یکی از کمک‌کنندگان اصلی و بنیان‌گذاران مراکز دینی بسیاری در سطح جهان است که از این امور برای ترویج افکار خود در سطح جهان یا کسب وجهه بین‌المللی در سطح جهان استفاده می‌کند. عربستان سعودی هم‌اکنون دارای شبکه‌ای گسترده از مدارس دینی، مساجد، مراکز حفظ قرآن و دانشگاه‌های دینی است که در تمامی قاره‌های جهان به ترویج افکار دینی بنیادگرا مشغول‌اند که بعضی اوقات نیز با انتقاداتی از جانب دولت‌های میزبان مواجهه بوده‌اند.

برای مثال عربستان سعودی با ساخت مساجد ملی مانند مسجد فیصل پاکستان یا تعمیر مساجد تاریخی مانند مسجد الازهر مصر و همچنین ساخت مدارس مدرن در کشورهای مختلف با هدف ارائه آموزش اسلامی به دانش آموزان مسلمان در این کشورها، همزمان با آموزش‌های تحصیلی تلاش کرده است که نفوذ خود را در کشورهای اسلامی و گروه‌های مسلمان در کشورهای غیراسلامی گسترش دهد.



شکل (۱): میزان کمک‌های مالی عربستان سعودی به کشورهای عربی

سال ۲۰۱۵ میلادی / میلیون دلار

(منبع: مرکز پژوهش‌ها و مطالعات راهبردی ریاض)

در همین راستا می‌توان به آکادمی ملک فهد در لندن، آکادمی ملک فهد در بن، آکادمی ملک فهد در برلین، مدرسه ابتدایی ملک فهد در اوگاندا، آکادمی ملک عبدالله در ویرجینیا، مدرسه اسلامی ملک فهد در نیوساوت ولز و مرکز اسلامی فرهنگی ملک فهد در آرژانتین اشاره کرد که با هزینه دولت سعودی برای آموزش دانش آموزان مسلمان در کشورهای اسلامی و غیراسلامی و در حقیقت برای ترویج مدل عقیدتی عربستان سعودی با هزینه‌های گزاف در سراسر جهان تأسیس شده‌اند.

پایان سردمداری کهنسالاران

رهگیری سیر گسترش قدرت عربستان سعودی در جهان اسلام از اواسط دهه ۱۹۷۰ میلادی تا نیمه دهه دوم قرن بیست و یکم نشان می‌دهد که زمامداران امر، همواره روشی بطئی اما پیوسته

را برای نفوذ هرچه بیشتر برگزیده‌اند. این سیر مداوم اما کند که گاهی نیز به خاطر نوع نگاه به امر سیاست خارجی در دستگاه سیاست‌گذاری آن کشور بوده است، سبب گردیده بود تا ضمن ایجاد نهادهای منطقه‌ای مختلف توسط عربستان در گذر زمان، سعودی‌ها با کمترین اصطکاک و چالش ممکن تمایلات منطقه‌ای خویش را پیش ببرند.

غالب پژوهشگران حوزه مطالعات منطقه‌ای مرگ عبدالله بن عبدالعزيز و پادشاهی سلمان بن عبدالعزيز را سرآغازی بر نوگرایی در سیاست‌های سنت‌گرایانه عربستان سعودی می‌دانند. در این معنا اگرچه شخصیت ملک سلمان به لحاظ کهولت، توانایی نوگرایی را با خود به همراه نداشت اما در حقیقت قرارگرفتن زمام امور در دست ولیعهد وی یعنی محمد بن سلمان سبب گردید که سیاست‌های سنت‌گرایانه سعودی تغییر یابد و بدین لحاظ از سال ۲۰۱۵ میلادی تاکنون سیاست‌های اتخاذشده از جانب عربستان سعودی در تضاد با سیاست‌های پادشاهان پیشین حالت هجومی به خود گرفته است. یکی از مسائل تأمل‌برانگیز در سیاست جدید عربستان، توانایی این کشور در ایجاد نوعی اجماع در میان کشورهای اسلامی است که در ایجاد ائتلاف عربی در جنگ یمن، ائتلاف اسلامی ضد تروریستی، قطع رابطه با ایران، دعوت از سران کشورهای اسلامی برای ملاقات با دونالد ترامپ و درنهایت تا حد کمی در بحران قطر نمود یافته است. از سوی دیگر در حوزه داخلی نیز سیاست‌های جدید محمد بن سلمان، جنجال‌های فراوانی را برانگیخته است. مقابله با ساختار سنتی تقسیم مناصب در درون خاندان آل‌سعود، نگارش برنامه توسعه سعودی در ۲۰۳۰ و نحوه تعامل با رسانه‌های سعودی و شرکت نفت آرامکو در زمره مسائلی هستند که به نوعی تغییر رویکرد را پس از گذشت چندین دهه یکنواختی در سیاست داخلی عربستان نشان می‌دهند.

پترواسلام؛ فرصت و چالش توأمان

در مقدمه پژوهش حاضر پترواسلام را ابزار گسترش سیادت عربستان سعودی با دو پیشران سود سرشار از درآمدهای نفتی و سرمایه‌گذاری آن بر مسائل فرهنگی و گسترش قرائت وهابی به وسیله ایجاد ساختار و نهادها یا تمویل مالی گروه‌های هم‌عقیده با عربستان در جهان اسلام معرفی کردیم.

هم‌چنین قرینه‌های آن که خاندان آل‌سعود چگونه در گذر زمان توانستند با ابزار پترواسلام مصر غنی از فرهنگ و پر سابقه در نظریه امر سیاسی را کنار بزنند و خود به استیلا در جهان عرب نائل شوند را نیز بررسی کردیم. با این حال این پرسش که مفهوم پترواسلام در مسائل منطقه‌ای صرفاً مؤلفه‌ای فرصت آفرین برای زمامداران عربستان سعودی است یا آن که می‌توان از آن به عنوان چالشی برای آینده این کشور در افق دهه آتی یاد کرد، کماکان بدون پاسخ باقی مانده است.

در پاسخ به چنین پرسش مهمی چاره‌ای جز نگاه به وضعیت پیشین و معاصر عربستان سعودی نیست. در حقیقت هم‌چون سیر تبیین شده در این پژوهش، کماکان باید روندهای تاریخی را در داخل عربستان سعودی دنبال کرد تا نقشه راه ریاض برای آینده این کشور و امکان موفقیت آن را یافت و سنجید. بر این مبنای سال ۲۰۱۵ میلادی می‌توان تکانه‌های شدیدی را در وضعیت داخلی و خارجی عربستان مشاهده کرد. همان‌طور که اشاره شد، در کوتاه مدت تمام تلاش‌های حلقه اولیه و اصلی خاندان آل‌سعود در سال نخست بر آن قرار گرفت که محمد بن سلمان ولیعهد جوان این کشور را به عنوان شخصیتی کاریزماتیک و آماده برای ایجاد شرایط‌گذار عربستان از سنت به مدرنیته نشان دهد. در این زمان روی دیگر سکه نشان دادن چهره یک مصلح اجتماعی از محمد بن سلمان در داخل کشور، آن‌گونه طراحی شد که گویی عربستان با محمد بن سلمان به منبع جدیدی از اقتدار دست یافته است و بنابراین سیاست خارجی سعودی‌ها به یکباره از آن مواضع بطئی پیشینی به سمت سیاست خارجی تهاجمی تغییر جهت پیدا کرد. ایجاد ائتلاف گسترده فرا منطقه‌ای برای حمله به یمن، ائتلاف منطقه‌ای با قطر و امارات برای تحت فشار قراردادن سوریه و تلاش مضاعف برای انعقاد قراردادهای تسلیحاتی سنگین با اروپا و ایالات متحده از یک سو و تحریک دولت‌های فرامنطقه‌ای به جهت وارد ساختن فشار هرچه بیش‌تر به تهران از سوی دیگر از مصادیق اجمالی اقدامات سعودی در دوران جدید سیاست خارجی به حساب می‌آید. در تمامی مصادیق ذکر شده شواهد تکیه شدید و بیش از پیش بر ابزار پترواسلام واضح است، چه این که حالا سعودی‌ها بوسیله رشد درآمدهای نفتی و روی کار آمدن سیاستی تهاجمی به صورت جدی درصدد ایجاد

اجماع جهان اسلامی تحت بیرق ریاض برآمده بودند و از طریق ائتلاف‌های گوناگون سعی در شکستن هرگونه مقاومت علیه سیاست‌های خود در منطقه را داشتند.

سیاست‌های عربستان در کوتاه‌مدت، بسیاری از تحلیلگران امر سیاست را متقاعد ساخته بود که این کشور به نمایندگی از جامعه اهل سنت و به عنوان قطب دیگر جهان اسلام با حمایت ایالات متحده و اروپا می‌تواند ضمن به حاشیه راندن سایر کشورهای عرب و حتی کشورهای هم‌چون ترکیه در دوران حاکمیت عملی محمد بن سلمان، به معارضة جدی با ایران شیعی برخیزد و با استفاده از این کشمکش دائمی، سیطره خویش را بر سایر رقبای منطقه‌ای گسترده‌تر سازد. با این حال به‌رغم موفقیت نسبی این سیاست‌ها در کوتاه‌مدت، احساس خطر کشورهای اسلامی از سیاست‌های بی‌پروایانه عربستان سعودی در منطقه، تکیه صرف بر ابزار درآمدهای نفتی به جای بسط عقلانیت سیاسی و ایجاد کانال‌های گفتگو با سایر همسایگان و هم‌چنین تمایلات کشورگشایانه تحت لوای خادم حرمین شریفین سبب شد تا ضمن ایجاد اجماعی فراگیر علیه عربستان در منطقه غرب آسیا، در نگاه حامی سنتی این خاندان یعنی ایالات متحده آمریکا نیز برای ادامه حمایت در میان مدت و بلند مدت تشکیکی جدی صورت گیرد. در واقع تداوم چهارساله جنگ یمن بدون دستیابی به هرگونه دستاورد چشمگیر، منفعل گشتن عربستان در بازی منطقه‌ای به راه افتاده در سوریه و شکست تلاش‌های این کشور برای ایجاد حصر قطر و فشار بر ترکیه که بوسیله اشتباه محاسباتی دستگاه امنیتی این کشور در پرونده‌های گروگان‌گیری نخست وزیر لبنان که به صورت سنتی متحد وفادار خاندان حاکم سعودی بود و هم‌چنین فضاحت قتل خاشقچی روزنامه نگار شهیر اما نه چندان معارض آن کشور تکمیل شده بود؛ سبب گشت که سیر کردن سیاست خارجی آن کشور به سمت کنش‌های تهاجمی به ایجاد اختلافات داخلی در شورای همکاری خلیج فارس تبدیل گردد و این امر نیز اسباب ایجاد تهدیدات کلان برای استمرار نفوذ عربستان سعودی در میان‌مدت را فراهم سازد.

۴. نتیجه‌گیری

عربستان سعودی با اتخاذ سیاست‌هایی هوشمندانه همواره درصدد افزایش ابزارهای نفوذ و قدرت نرم خود در سطح خلیج فارس، جهان عرب و جهان اسلام بوده و این کشور همواره تلاش کرده است از دو ابزار درآمدهای نفتی و قرار گرفتن حرمین شریفین در خاک خود نهایت استفاده را برده و با استفاده از این دو ماده خام ابزارهای جدید و پیچیده‌ای را برای تأثیرگذاری بر کشورهای مختلف جهان ایجاد کند. نگاهی اجمالی به وضعیت رژیم عربستان سعودی در سال‌های اخیر نیز مؤید آن است که به واسطه گسترش بیش از پیش عایدات نفتی و کاربست این عایدات و درآمدها در سیاست، این کشور به عنوان یکی از فعال‌ترین و خلاق‌ترین بازیگران دیپلماسی خاورمیانه نقش‌آفرینی کرده است.

حوادث چند سال اخیر منطقه به خصوص بحران سوریه و بالاگرفتن رقابت‌های میان جمهوری اسلامی و عربستان سعودی و سپس تغییر سیاست عربستان در دوران ملک سلمان و سیر کردن به سمت سیاست خارجی تهاجمی که با جنگ یمن از آن پرده‌برداری شد لزوم شناخت دقیق‌تر از عربستان و مؤلفه‌های سیاست خارجی جدید آن را بیش‌ازپیش ضروری می‌ساخت. عمده پژوهشگران و تحلیلگران مطالعات منطقه‌ای متمرکز بر مسأله عربستان سعودی درست به همین دلیل در طی سه سال گذشته تمام تلاش‌های خود را معطوف به همین امر ساختند و با احصاء شیوه‌های عملکردی جدید حکومت آل سعود در دوران زمامداری سلمان بن عبدالعزیز و ولایت عهدی محمد بن سلمان سعی داشتند تا مختصات سیاست خارجی جدید این کشور را شناسایی نمایند. بر این اساس به نظر می‌رسید که تا سال ۲۰۱۵ میلادی قاعده حکمرانی خاندان آل سعود در عربستان آن بود که با درهم آمیزی درآمدهای نفتی و ایدئولوژی وهابیت در یک سیر بهم پیوسته، قدرت نرم این کشور بیش از پیش رشد یابد. در این معنا عربستان سعودی هرگاه که با افزایش قیمت نفت در بازارهای جهانی رو به‌رو می‌شد، بر گسترش حداکثری قرائت خاص خود از اسلام به عنوان یکی از دو بازوی گسترش هژمونی جهان اسلامی می‌کوشید و هرگاه که قیمت آن حامل انرژی سقوط می‌کرد، دکترین گرویدن جهان اسلام به وهابیت را در عمل تا حدی متوقف می‌ساخت (Yamani, 2008: 151). در این تصویر

کلی آنچه که ما در این پژوهش از آن به عنوان پترواسلام یا گسترش نفوذ فرهنگی - دینی خاندان آل سعود از طریق ایجاد نهادها، سازمان‌ها، زیرساخت‌های مختلف یا حمایت‌های بی‌واسطه مالی در بین کشورهای عربی و سایر کشورهای جهان اسلام به منظور ایجاد هژمونی و سیادت کامل و حتی استیلاخواهی یاد کردیم اگرچه عملاً همواره در جریان بود با این حال سیری بطئی و آهسته داشت و به صورت جریان نرمی درآمده بود که عملاً امکان واکنش‌های سخت رقباى منطقه‌ای این کشور را سلب می‌کرد. چنین رویکردی همانطور که پیشتر توضیح آن آمد پس از روی کار آمدن سلمان بن عبدالعزیز و انحصار قدرت در دستان فرزند و ولیعهد وی یعنی محمد بن سلمان عملاً دگرگون گشت. سعودی‌ها از سال ۲۰۱۵ میلادی تاکنون با استفاده همه جانبه از ابزار پترواسلام در تمامی شئون منطقه و جهان اسلام دخالت کرده و تقریباً در تمامی روابط دو جانبه و چندجانبه کشورهای جهان اسلام تأثیرگذار بوده‌اند. نمونه‌های جنگ یمن، محاصره قطر، تسلیح گروه‌های تروریستی در سوریه، گروگان‌گیری نخست وزیر لبنان و به قتل رساندن جمال خاشقچی در سفارت عربستان سعودی در ترکیه تنها نمونه‌هایی آشکار از روند تشدید شده‌ای است که نشان از آن دارد که حاکمان جدید عربستان چگونه بی‌محابا و پرشتاب سعی در ایجاد خاورمیانه‌های جدید بر حسب علایق خود را دارند. در چنین وضعیتی طبیعی است که نقشه اتحادها و ائتلاف‌های پیشین دچار تغییر و تحولات گسترده‌ای گردد. بر همین مبنا عربستان سعودی که تا پیش از در پیش گرفتن سیاست تهاجمی به عنوان ام‌القری جهان اسلام حداقل در نزد دولت‌های مسلمان اهل سنت دارای اعتبار خاص و ویژه‌ای بود، اکنون در نظر بسیاری از این حکام اعتبار و مشروعیت سابق را نداشته و در حقیقت به واسطه پافشاری بیش از حد بر مؤلفه و ابزار پترواسلام بیش‌تر به شکل دولت متهاجم نگریسته می‌شود.

بنابر آنچه که ذکر شد به نظر می‌رسد که تغییر رویکرد در سیاست‌های منطقه‌ای عربستان سعودی و تبدیل سیاست‌های پیشینی این کشور به سیاست‌های تهاجمی و تأکید هرچه بیش‌تر بر استفاده از نفت و ایدئولوژی دینی به جهت بسط قدرت طی سالیان اخیر از مهم‌ترین مؤلفه‌هایی است که پیش از هر نوع آینده‌پژوهی در خصوص آینده جهان اسلام باید آن را

مدنظر قرار داد. بر این مبنا در افق ۱۴۱۴ شمسی محتمل‌ترین سناریوی ممکن در خصوص سیاست‌های منطقه‌ای عربستان سعودی در ذیل حاکمیت محمد بن سلمان، فروپاشی اتحاد و ائتلاف‌هایی است که از سال ۱۹۸۱ تحت عنوان شورای همکاری خلیج فارس به رهبری عربستان، سیاست‌های هماهنگی کشورهای عربی حاشیه خلیج فارس را شکل می‌داد. دایره کشورهای شورای همکاری خلیج فارس به دلیل نزدیکی جغرافیایی و قومی به عربستان سعودی و منابع مالی فراوان آن برای سیاستمداران سعودی اهمیت بسیار زیادی دارد و شکست این اتحادیه می‌تواند ضربه سنگینی به قدرت نرم عربستان سعودی در جهان اسلام و منطقه غرب آسیا وارد سازد. از جانب دیگر حتی در صورت باقی ماندن ساختارهای منطقه‌ای و نهادهای مشروعیت‌ساز جهان اسلامی برای عربستان سعودی محتمل است که به واسطه افراط‌گرایی در بهره‌وری از ابزار پترواسلام، جهان عربی به جای اداره شدن توسط یک قدرت هژمون، توسط کنسرتی از اعضا اداره گردد و همان‌گونه که عربستان سعودی توانست مصر را به حاشیه قدرت براند، چندین کشور عربی این توانایی را بیابند که هدایت و راهبری جهان عرب را در دست بگیرند. در این معنا سودای استقلال و رهبری کشور قطر یا امارات و تلاش آن‌ها برای کسب قدرت نرم در جهان اسلام با در برگرفتن ایدئولوژی‌های مخالف عربستان و ایجاد امپراتوری‌های رسانه‌ای با توجه به قدرت مالی این کشورها، خطری جدی برای نفوذ عربستان در جهان اسلام در میان مدت محسوب می‌گردد.

۵. قدردانی

نویسندگان بر خود لازم می‌دانند از حمایت‌های مادی و معنوی دانشگاه تهران تقدیر و تشکر نمایند.

Reference

1. Gallarotti, Giulio (2013). The Soft Power of Saudi Arabia. Wesleyan University.
2. Kepel, Gilles (2002). Jihad: The Trail of Political Islam, Harvard University Press
3. Mackey, Sandra (2002). The Saudis: Inside the Desert Kingdom ,New - York, W.W.Norton and Company.
4. Khodori, Vahid (1999). Arab Nationalism and Democracy, Middle East Studies Quarterly, No. 19. **[In Persian]**
5. Arab Reform Bulletin, December (2004). Statistics on Arab Media, Carnegie endowment for international peace, Vol. 2, Issue 11.
6. Bichler, Shimshon; Jonathan Nitzan (2015). Still About Oil? Real World Economics Review 70, pp 49-79.
7. Yamani, Mai (2008). The Two Faces of Saudi Arabia, Survival, 50:1, 143-156.
8. Saudi Arabia boosting extremism in Europe, says former ambassador, The Guardian,(2017). <https://www.theguardian.com/world/2017/jul/13/Saudi-arabia-boosting-extremism-in-europe-says-former-ambassador>

۹. احمد الأزدی (۲۰۱۴)، الثابت والمتغير في السياسة الخارجية السعودية، تقارير، مركز الجزيرة للدراسات، فبراير **[In Arabic]**.

۱۰. كيف تتحكم السعودية في التيار السلفي في العالم العربي؟، فرانس (۲۴، ۲۵ سبتمبر ۲۰۱۲) الفكر العربية -السعودية-الرياض-السلفية-السلفي-الوهابي-الحركات-المؤسسة-الدينية-الكويت-قطر إسلاميين-أصولية **[In Arabic]** <https://www.france24.com/ar/2012/09/24->

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی